

## مریض و پزشک

۸

يك روز مُلا مریض شُده بود۔ زَنش رفت و پِزشکی را كه تازه از فرنگ آمده بود و اصلاً زبان ما را نمی دانست ، بالین وی آورَد۔ پِزشك فقط دو كلمه ماشاء الله و انشاء الله را یاد گرفته بُود۔  
 مُلا از او پُرسید : ”دکتر آیا مرض من سخت است۔“  
 پِزشك گفت : ”ماشاء الله .... ماشاء الله۔“  
 مُلا دوباره سوال کرد :  
 ”دکتر جان ..... آیا این مرض مرا خواهد کُشت؟“  
 دَکتر جواب داد : ”انشاء الله ..... انشاء الله۔“

### فرهنگ (Glossary) :

|           |               |        |
|-----------|---------------|--------|
| Patient   | بیمار         | مریض   |
| his wife  | اُس کی بیوی   | زَنش   |
| doctor    | ڈاکٹر - معالج | پِزشك  |
| to know   | جاننا         | دانستن |
| basically | بنیادی طور پر | اصلاً  |
| to kill   | مار ڈالنا     | کشتن   |



### پُرسش / Exercise



- (۱) يك روز كه مریض شده بُود؟
- (۲) زنِ مُلا پِزشك را چرا آورَد؟
- (۳) پِزشك كُدام كلمه ها را یاد گرفته بُود؟
- (۴) مُلا از پِزشك چه پُرسید؟
- (۵) پِزشك مُلا را چه جواب داد؟
- (۶) مُلا از پِزشك دوباره چه سوال کرد؟
- (۷) دَکتر مُلا را چه جواب داد؟

